خارج اصول

جلسه59 \* یکشنبه 15/ 10/ 98

موضوع: مقدمه ی واجب

آنچه محقّق خوئی بعنوان تحقیق در مقام ذکر فرموده، خالی از اشکال نیست از چند جهت:

جهت اوّل

اینکه ایشان فرمود «مقدّمه ی واجب بعض از مقدّماتی است که در سلسله ی علّت تامّه برای وجوب واجب نفسی قرار می گیرد»، این مستلزم تقیید وجوب غیری به واجب نفسی است. چگونه ایشان ادعا می کند که قول صاحب فصول مستلزم تقیید نیست؟

جهت دوّم

مقدّمه بماهو مقدّمه، معنایش توقّف ذی المقدّمه بر آن می باشد و این امری وجدانی است. چگونه محقّق خوئی ادعا می کند که وجدان، حاکم به وجوب مقدّمه ی موصله است.

جهت سوّم

صاحب کفایه فرمود: اگر ملتزم به مقدّمه ی موصله شویم از نظر ملاک دو احتمال دارد: 1.مقدّمه ی ای که سبب باشد، واجب است-2.مطلق مقدّمه، واجب است؛ اوّلی، مخالف نظر صاحب فصول است و دوّمی، اثبات وجوب هر مقدّمه ای است.) محقّق خوئی می فرماید: ملاک در باب وجوب مقدّمه، ملازمه ی در وجود است؛

این صرف ادّعا است زیرا هر ملازمه ای نیاز به مبدأ و علّت دارد و علّت ملازمه در اینجا یا سببیّت است -که صاحب معالم قائل به آن است و صاحب فصول قبول ندارد- یا مقدّمیّت است –که صاحب کفایه قائل به آن است-.

جهت چهارم

چگونه ایشان بدون دلیل مستحکم با صاحب کفایه مخالفت کرده و می گو ید: غرض از ایجاب مقدّمه، تمکّن از اتیان ذی المقدّمه است که متوقّف است بر تمکّن از اتیان مقدّمه؛ و به صاحب کفایه اشکال می کند که تمکّن بر اتیان از ذی المقدّمه، اتیان مقدّمه نیست با فرض اینکه منظور صاحب کفایه، تمکّن عند التمکّن می باشد یعنی مکلّف در صورتی می تواند ذی المقدّمه را انجام دهد که تمکّن از انجام مقدّمه داشته باشد. هذا اولاً؛ و ثانیاً سلّمنا که تمکّن از ذی المقدّمه، توقّف بر اتیان مقدّمه داشته باشد، باز هم اشکال محقّق خوئی به مرحوم آخوند وارد نیست؛ زیرا اتیان مقدّمه برای مکلّف، قدرت اتیان ذی المقدّمه را بدنبال دارد و این امری وجدانی و برهانی است.

جهت پنجم

چگونه ایشان می فرماید تحصیل قدرت مطلقا واجب نیست با اینکه تحصیل قدرت شرعی برای مکلّف واجب است و اتیان مقدّمه برای تحقّق ذی المقدّمه، چیزی جز تحصیل قدرت شرعی نیست.

جهت ششم

قیاس مقدّمه به أجزاء مرکّب، قیاس مع الفارق است. چرا ایشان در مقابل مرحوم آخوند فرمود: اگر شما قائل به وجوب مقدّمه ی موصله نشوید گرفتار تناقض می شوید زیرا در باب أجزاء نیز نباید قائل به وجوب شوید؛ این فرمایش مخالف با واقعیّت واجبِ دارای أجزاست؛ زیرا اولاً وجوب أجزاءِ واجب، وجوب نفسی است نه غیری و بحث مقدّمه ی موصله بحث از وجوب غیری است؛ و ثانیاً در باب أجزاء واجب، أجزاء با نفس واجب، اتّحاد وجودی دارند مثلاً نماز همان تکبیر و رکوع و سجود و اینهاست و در باب أجزاء، ایصال مکلّف به ذی المقدّمه معنا ندارد.

نتیجه ی بحث

تفصیل در این بحث، ثمره ی عملیِ اصولیِ استنباطی ندارد؛ زیرا اکثر کسانی که این بحث را تفصیل داده اند قائل شده اند به عدم ملازمه بین وجوب ذی المقدّمه و وجوب مقدّمه شرعاً. و دلیل مستقلّی بر وجود ملازمه پیدا نکرده اند الّا وجدان؛ همانطور که صاحب کفایه فرمود: وجدان قوی ترین دلیل بر آن است که هرگاه مولا اتیان فعلی را اراده کرده و به آن امر کند که دارای مقدّماتی باشد، اتیان آن مقدّمات را نیز اراده می کند بطوریکه امر به آنها نیز می نماید مانند مولایی که به عبدش می گوید: ادخل السوق و اشتر اللحم.[[1]](#footnote-1)

محقّق عراقی در نهایه می فرماید:

فالعمدة في إثبات وجوبها هو ما ذكرناه من قضية الوجدان [[2]](#footnote-2)

محقّق نائینی در فوائد می فرماید:

و انه لایکاد یتخلّف ارادة المقدّمة عند ارادة ذیها بعد الإلتفات إلی کون الشیئ مقدّمة و هذا واضح وجدانا.

ان قلت

هیچ دلیلی برای وجوب اراده ی مقدّمات عقلاً وجود ندارد زیرا بحکم عقل هرگاه ذی المقدّمه واجب شد باید مقدّمه اش اتیان شود؛ لذا نیازی به اراده ی مقدّمه از طرف مولا نیست.

قلت

بحث در نیاز و عدم نیاز به اراده نیست زیرا با اراده ی ذی المقدّمه قهراً مقدّمه اراده می شود. [[3]](#footnote-3)

بنابراین اگر مولا ذی المقدّمه را اراده کرد و توجه به مقدّمات داشت قهراً مقدّمات اراده می شوند.

امام در تهذیب و همچنین در مناهج الوصول(حاشیه کفایه) می فرماید:

إذا عرفت ما مهّدناه من الأصول و المقدّمات فاعلم: انّ التحقيق عدم وجوب المقدّمة و عدم الملازمة بين البعثين و لا بين الإرادتين‏.[[4]](#footnote-4)

1. . إذا عرفت ما ذكرناه فقد تصدى غير واحد من الأفاضل‏ لإقامة البرهان على الملازمة و ما أتى منهم ب واحد خال عن الخلل و الأولى إحالة ذلك إلى الوجدان حيث إنه أقوى شاهد على أن الإنسان إذا أراد شيئا له مقدمات أراد تلك المقدمات لو التفت إليها بحيث ربما يجعلها في قالب الطلب مثله و يقول مولويا ادخل السوق و اشتر اللحم مثلا بداهة أن الطلب المنشأ بخطاب ادخل مثل المنشإ بخطاب اشتر في كونه بعثا مولويا و أنه حيث تعلقت إرادته بإيجاد عبده الاشتراء ترشحت منها له إرادة أخرى بدخول السوق بعد الالتفات إليه و أنه يكون مقدمة له كما لا يخفى. و يؤيد الوجدان بل يكون من أوضح البرهان وجود الأوامر الغيرية في الشرعيات و العرفيات لوضوح أنه لا يكاد يتعلق بمقدمة أمر غيري إلا إذا كان فيها مناطه و إذا كان فيها كان في مثلها فيصح تعلقه به أيضا لتحقق ملاكه و مناطه و التفصيل بين السبب و غيره و الشرط الشرعي و غيره سيأتي بطلانه و أنه لا تفاوت في باب الملازمة بين مقدمة و مقدمة و لا بأس بذكر الاستدلال الذي هو كالأصل لغيره مما ذكره الأفاضل‏ كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 126 [↑](#footnote-ref-1)
2. . و حينئذ فالعمدة في إثبات وجوبها هو ما ذكرناه من قضية الوجدان و الارتكاز في الواجبات العرفيّة و في الإرادات التكوينيّة للإنسان المتعلّقة بما له مقدمات، و عليه أيضا لا يفرق في المقدّمات بين السبب و غيره من جهة ان ملاك ترشح الوجوب الغيري انما هو كونها ممّا لها الدّخل في المطلوب و في حصول الغرض، فإذا كان الشي‏ء مما له الدّخل في حصوله و تحققه سواء كان بنحو المؤثريّة كما في المقتضى أو بنحو الدّخل في القابلية أو غير ذلك يترشح إليه الإرادة الغيرية فيصير واجبا بالوجوب الغيري. نهاية الأفكار، ج‏2، ص: 353 [↑](#footnote-ref-2)
3. . فوائد ج1 ص284 [↑](#footnote-ref-3)
4. . تهذيب الأصول، ج‏1، ص: 220 [↑](#footnote-ref-4)